پيامبر (ص) و تعدّد زوجات در اسلام‏

محمدباقر شريعتى سبزوارى‏

اشاره: در ادامه مباحث قبلى، در اين شماره نيز به مواردى ديگر از اشكالات نويسندگان غربى و مخالفان مكتب محمدى (ص) پرداخته و آنها را پاسخ مى‏گوييم.

از آن‏جا كه قوانين اسلام، مطابق با وجدان و ناموس خلقت و برخاسته از فطرت انسانى است، مى‏تواند نيازهاى فردى و اجتماعى بشر را در تمام عصر، تأمين نمايد. ليكن مستشرقان و ملحدان بى‏انصاف همواره سعى كرده و مى‏كنند تا از راه‏هاى گوناگون شبهاتى را وارد نموده و اين آيين مقدس را زير سؤال ببرند.

ما در بحث نبوت خاصه سعى داريم برخى از مهم‏ترين شبهات آنان را بياوريم و پاسخ مناسب بدهيم تا كسانى كه اطلاعات كافى درباره اسلام ندارند، تحت تأثير اين نوع شبهات واقع نشوند.

مى‏گويند: اسلام با تجويز تعدّد زوجات، قلوب قشر عظيمى از بانوان را جريحه‏دار كرده و محيط آرام زندگى خانوادگى را متشنّج نموده است، زيرا زن با وجود «هوو»، حس محبت را به خشونت و انتقام تبديل مى‏كند، در صورتى كه مسيحيت با حرام كردن بيش از يك زن براى مرد، باعث تشديد محبت و انسجام خانوادگى شده است.

پاسخ به اين اشكال، مقدماتى را مى‏طلبد:

1 - اصل ازدواج از لوازم تفكيك‏ناپذير حيات انسان‏ها و بقاى نسل آنها به شمار مى‏رود و اصولاً آرامش زندگى بدان بستگى دارد. از همه مهم‏تر، حفظ اصالت اخلاق و ارزش‏هاى متعالى انسانى و جلوگيرى از انواع انحرافات جنسى، بر پايه ازدواج استوار است. در نگاه بنيان‏گذار اسلام، بنايى مقدس‏تر و محبوب‏تر از پيوند زناشويى نيست؛ چنان‏كه خانه‏اى مبغوض‏تر از منزلى نيست كه طلاق در آن واقع شده باشد.

2 - در آيين اسلام، رهبانيت و عزوبت وجود ندارد. بعضى از نويسندگان بر اين باورند كه رهبانيت در جوامع مسيحى، پس از قرن سوم شيوع يافته است؛(1) ولى نبايد ناديده گرفت رهبانيتى كه حضرت مسيح (ع) آن را ترويج كرده، با گذشت زمان - مانند ساير دستورات ايشان - تحريف يا تغيير نموده است. قرآن مى‏فرمايد: «و رهبانية ابتدعوها ما كتبناها عليهم الا ابتغاء رضوان الله فمارعوها حق رعايتها؛(2) در دل‏هاى آنان رأفت و رحمت و رهبانيتى افكنديم كه آن را ساخته بودند و ما بر آنها ننوشته بوديم.»

اين آيه، دو نوع تفسير دارد: مطابق تفسير اول، نوعى رهبانيت و زهد در آيين مسيح بوده است، ولى آن‏چه پيروان مسيح بعد از وى به وجود آوردند، يك نوع بدعت است. مطابق تفسير دوم، رهبانيت مسيح همان زهد و بى رغبتى وى به دنيا بوده و بس. البته تفسير اول مقبول‏تر و مشهورتر است، زيرا علت پيشرفت رهبانيت انحرافى در آيين مسيح، سوء برداشتى بوده كه از شخصيت استثنايى حضرت مسيح شده و در پى آن، مفاسد اخلاقى و اجتماعى به وجود آمده است.

2 - رهبانيت، اساس انحرافات اخلاقى، تنبلى، بدبينى، غرور و خودبرتربينى مى‏باشد. رهبانيت با ترك ازدواج است كه عقده‏هاى روانى توليد مى‏كند. ما منكر آن نيستيم كه راهب و راهبه‏هاى مسيحى خدمات ارزنده‏اى دارند؛ مانند: پرستارى از بيماران صعب العلاج؛ ولى در اين نكته نبايد ترديد كرد كه بعضى از ديرها و صومعه‏ها كانون فحشا شده‏اند.(3)

حضرت عيسى (ع) مطابق حكمت الهى و مقتضيات آن زمان، شخصاً همسرى انتخاب نكرد و تجرّد را بر تأهّل و رهبانيت را بر اجتماعى زيستن ترجيح داد. همين امر زمينه سوء برداشت و پيشرفت رهبانيت را فراهم كرد؛ چنان‏كه در انجيل متى مى‏خوانيم: «و هر كه به خاطر اسم من خانه‏ها يا برادران و يا خواهران يا پدر و مادر يا زن و فرزندان و يا زمين‏ها را ترك كرد، صد چندان خواهد يافت و وارث حيات جاودانى خواهد شد.»(4)

در همين كتاب، در پاسخ جوانى كه راه حيات جاودانى را از او مى‏طلبيد، مى‏گويد: اگر مى‏خواهى كامل شوى، برو مايملك خود را بفروش و به فقرا بده كه در آسمان گنجى خواهى داشت، آن‏گاه بيا و از من تبعيت كن.(5)

به همين دليل است كه قرآن كريم امت اسلامى را يك امت معتدل توصيف مى‏كند و آن را با وصف «لا شرقية و لا غربية» معرفى مى‏كند و پيامبر (ص) نيز تصريح مى‏كند: رهبانيت و عزوبت، بر خلاف آيين اسلام و بلكه در تضاد با فطرت انسان است، چرا كه خداى حكيم غرايزى در نهاد انسان و حيوان خلق كرده كه بايد در حد معقول و طبيعى از آن بهره‏مند شود. حيوان به حكم جبر غريزى در محدوده طبيعى از آن استفاده مى‏كند، ولى انسان به يمن اختيار و آزادى، ممكن است افراط و تفريط كند؛ اسلام با احكام و دستورات ويژه‏اى، او را به اعتدال دعوت مى‏كند.

3 - پيامبران الهى در هر زمان و مكان و قوم و ملتى كه قرار مى‏گرفتند، احكام مقطعى و دستورات ابدى داشتند. بسا به دليل مصالحى، حلال واقعى را به گونه موقت براى مجازات قومى، حرام مى‏كردند. ازدواج نكردن شخص حضرت عيسى (ع) كه يك عمل استثنايى است، حكمت‏هاى ظاهرى و پنهانى زيادى دارد. اولاً: شكى نيست كه عيسى بن مريم (ع) بدون پدر به دنيا آمده است و فرشته وحى پس از تمثّل به شكل جوانى زيبا نويد باردار شدن حضرت مريم (س) را داده است. بدين دليل ممكن است حضرت مسيح (ع) يا نيازى به غريزه جنسى نداشته و يا در حد بسيار ضعيفى بوده كه نيازمند همسر نبوده است، چرا كه هر مولودى مطابق حكمت عالى و نظام احسن، خصلت‏هاى مادى و معنوى را از پدر و مادر خود به ارث مى‏برد و به حكم وراثت، انسان‏ها در ضعف و قوّت غرايز، متفاوت مى‏شوند.

از سوى ديگر، كمبود ضعف جنسى و ساير جهات حيوانى، نقصى براى پيامبر محسوب نمى‏شود. صحيح است كه اگر پيامبرى خواجه يا فلج باشد و يا بيمارى مسرى و مزمنى در او ديده شود، نمى‏تواند پيامبر باشد، ولى ضعف غريزى و عدم نياز به همسر در افراد زيادى ديده مى‏شود و غالباً بر اثر وراثت، اختلالات عصبى و ترشح هورمون‏هاى زنانگى يا مردانگى ايجاد مى‏شود؛ چنين افرادى بسا ممكن است از نظر انسانى متعالى باشند. مضاف بر اين اگر حضرت عيسى ازدواج مى‏كرد و اولادى به وجود مى‏آورد، بنى اسرائيل گرفتار ضلالت بيشترى مى‏شدند؛ فرزند عيسى را پسر و يا نوه خدا يا مولود جبرائيل تلقى مى‏كردند؛ چنان‏كه اين شايعات درباره ايشان و ساير پيامبران اتفاق افتاده است. بعضى عزير را پسر خدا خواندند و برخى مسيح را و جمعى عيسى و مريم را تا سر خدايى پرستيدند و در حق آنان غلو كردند.

4 - حكمت ديگر اين است كه چون فلسفه بعثت حضرت عيسى در پى افراط كارى بنى اسرائيل در ماده‏گرايى و گوساله پرستى بود، رسالت جديد جز با زهد و ترك نسبى دنيا و زرق و برق آن، نمى‏توانست اصلاح و تعديل به وجود آورد؛ چنان‏كه در قرآن مى‏خوانيم: حضرت موسى (ع) يك ماه مأموريت پيدا كرد به كوه طور برود، اما زمانى كه ده روز بر مأموريتش افزوده شد شيطان، سامرى را وسوسه كرد تا گوساله‏اى بسازد و بنى اسرائيل را به پرستش آن دعوت كند. هنگامى كه حضرت موسى (ع) برگشت، شديداً عصبانى شد و برادرش هارون را عتاب كرد. سپس به جرم طغيان و سركشى غير منتظره، بر آنها فرض شد كه توبه‏اى خونين و بى سابقه انجام دهند: «اذ قال موسى لقومه يا قوم انكم ظلمتم انفسكم باتخاذكم العجل فتوبوا الى بارئكم فاقتلوا انفسكم؛(6) موسى به قومش گفت: شما با گوساله پرستى به خويش ستم روا داشتيد، پس به سوى خدا بازگرديد و يك‏ديگر را بكشيد.»

اين امر يك حكم استثنايى و موقّت بود كه در آن زمان براى جمعى از پيروان موسى صادر گرديد و از آن پس، توبه همان ندامت واقعى و جبران مفاسد انجام شده اعلام گرديد.

5 - اسلام يك آيين معتدل در تمام زمينه‏هاست. قرآن مى‏فرمايد: «و كذلك جعلناكم امّة وسطاً لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيداً؛(7) شما را يك امت وسط و ميانه رو قرار داديم تا الگو و شاهدى براى مردم جهان باشيد و رسول اكرم شاهد و سرمشق براى شما باشد». در واقع اعتدال به مثابه يك استراتژى و خط مشى كلى آيين محمدى است كه بايد در تمام اصول اعتقادى و فروعات دينى و شيوه‏هاى اخلاقى و رفتارى انسان، سارى و جارى باشد. اسلام نه افراط در گرايش‏هاى معنوى دارد و نه تفريط در امور مادى.»(8)

با روشن شدن اين مطالب، اينك به اصل پاسخ بر مى‏گرديم.

تعدّد زوجات در ميان ملت‏ها

چند همسرى اختصاص به اسلام ندارد. اسلام در گام اول، بر تك‏همسرى تأكيد كرده است. قرآن مى‏فرمايد: «و ان خفتم الا تعدلوا فواحدة؛(9) اگر خوف آن داريد كه ميان همسران عدالت را مراعات نكنيد، به يك زن بسنده كنيد»، ولى در مورد ساير بانوان (غير يتيم) اگر حكمت و ضرورت فردى و اجتماعى ايجاب كند و تمكين مالى داريد، مى‏توانيد تا چهار زن انتخاب نماييد.

پيش از ظهور اسلام، تعدّد زوجات در ميان ملت‏هاى عرب و عجم و هند و چين معمول بوده و در بعضى از مناطق، مردها چندين همسر داشتند، اسلام آمد و اعتدال را در ميان آنها برقرار نمود؛ نه مانند مسيحيت تك‏همسرى را واجب نمود و نه مثل احكام ساير ملل، زن‏هاى بى حد و حساب را تجويز كرد، بلكه در گام اول، بر تك‏همسرى تأكيد نمود و صورت ضرورت و داشتن امكانات مالى و بلوغ عقلانى، تا چهار زن را مجاز دانست نه واجب (دقت كنيد).

شايد اين سؤال به ذهن بسيارى خطور كند كه چرا اسلام گرفتن چهار زن را مجاز شمرده، در حالى كه نارضايتى همسر اول را در پى دارد؟ اين دو چگونه با هم سازگارند؟

در پاسخ مى‏گوييم: ناراحت شدن زن اول دليلى بر تعطيل كردن قانون جواز تعدّد زوجات نمى‏شود؛ هم‏چنان‏كه ناراحت شدن يكى از طرفين دعوا كه محكوم شده، موجب تعطيلى دستگاه قضايى نمى‏گردد. ضمن اين‏كه زن‏هاى دوم و سوم از داشتن هوو ناراحت نمى‏شوند، بلكه ناراحتى آنها به اين دليل است كه با چشم خود بى‏عدالتى مردان هوس‏باز و ستم‏گر را مشاهده كرده و مى‏كنند؛ چنان‏كه برخى از مردها پس از گرفتن زن دوم، در كمال بى‏رحمى و سنگ‏دلى، همسر اول را با فرزندان خود به كلى رها ساخته و حق و حقوق آنان را ظالمانه پايمال كرده‏اند و باعث بيمارى زن اول و آوارگى اعضاى خانواده شده‏اند.

در مقابل، برخى ديگر از مردانِ با ايمان و منصف هستند كه عدالت را در ميان همسران خود رعايت كرده و مى‏كنند و زن‏هايشان با كمال صميميت در كنار هم به زندگى ادامه مى‏دهند. كسانى هم هستند كه يك زن بيشتر ندارند و همواره از ناسازگارى مى‏نالند و علت اصلى، عدم آشنايى با وظايف اسلامى يا عمل نكردن به آنهاست. به قول شاعر:

وظيفه زن و مرد اى حكيم دانى چيست؟

يكى است كشتى و آن ديگرى است كشتى‏بان‏

چو ناخداست خردمند و كشتى‏اش محكم‏

دگر چه باك ز امواج و ورطه طوفان‏

مى‏گويند: رواج چند همسرى به انحطاط مقام نوع زن و كاستن از ارزش او منجر مى‏شود. مى‏گوييم: تعدّد زوجات نه تنها باعث تنزل مقام زن نمى‏شود، بلكه ارزش و موقعيت‏اش را نيز بالا مى‏برد، زيرا متاعى كه خريدارش بيشتر باشد كم‏ياب‏تر و طبيعتاً ارزش‏مندتر مى‏گردد. بديهى است اگر بانوان بى‏شوهر در جامعه كمتر يافت شوند ارزش زن‏ها بالا مى‏رود، در مقابل اگر بانوان بى‏سرپرست و دختران بى‏همسر در جامعه زياد باشند، بى‏گمان ارزش وجودى آنها كاسته مى‏شود.

جاى بسيار شگفتى است كه منتسكيو مى‏نويسد: «تعدّد زوجات نتايج بد ديگرى هم دارد و آن اين است كه رسم عشق بازى مستهجن و مخالف طبيعت را مى‏آموزد و رواج مى‏دهد، زيرا در عرصه شهوت‏رانى هر ميلى كه از حدود معيّن خارج گرديد باعث كارهاى بى‏قاعده ديگر مى‏شود. وقتى در اسلانبول براى خلع سلطان احمد شورش كردند و او را از تخت سلطنت پايين آوردند، در تمام حرم‏سراى اين پادشاه يك زن جوان وجود نداشت، چه او با عشق بازى‏هاى مخالف طبيعت، روزگار خود را مى‏گذرانيد.»(10)

هدف نويسنده از عشق بازى بر خلاف طبيعت، انحراف جنسى و به پسران و مردان پرداختن است و اين چه ارتباطى با تعدّد زوجات اسلامى دارد؟ اگر اين پادشاه منحرف از لحظه جوانى با دخترى ازدواج كرده بود، احتمالاً چنين انحرافى پيدا نمى‏كرد. مضاف بر اين‏كه آيا سلطان تركيه كه در حرم‏سراها با پسران سر و كار داشته، به جرم جواز چند همسرى اسلام بوده است و يا مولود سوء تربيت و انحراف جنسى اوست؟ اگر كسى بگويد گرايش به هم‏جنس‏بازى ممكن است زاده اكتفا كردن به يك همسر و يا زن باشد، به عقل شيطانى و سفسطه نزديك‏تر مى‏باشد، نه چند همسرى كه خود نشانه گريز از انديشه هم‏جنس بازى تلقى مى‏گردد.

وانگهى، همان‏گونه كه گفتيم، شارع مقدس تعدّد زوجات را بر مردها واجب نكرده، بلكه جواز آن را هم موقوف بر رعايت عدالت و مساوات حقوقى ميان همسران نموده است. از جانب ديگر، بسا يك قانون در جاى‏گاه خود مستلزم مصالح و منافعى باشد ولى هنگامى كه به دست مردم ناصالح افتاد از آن سوء استفاده كنند و مفسده‏انگيز شود، چرا كه اسلام مجموعه‏اى از عقايد، احكام و اخلاقيات است كه همه آنها به هم پيوسته و مرتبط است؛ همچون دارو و معجون را مى‏ماند كه پزشك متخصص تجويز مى‏كند ولى در به كار بردن آن، شرايطى راگوشزد مى‏نمايد. حال اگر مريض داروها را طبق شرايط استفاده نكرد، نمى‏توان پزشك و داروساز را مقصر دانست؛ بلكه خود مريض گناه‏كار است.

دستورات اسلام بر اساس حكمت استوار است. ممكن است براى بعضى از افراد داشتن چند همسر، سودمند و براى جمعى كه شرايط لازم را ندارند، مضر باشد، ولى اين گناهِ قانون نيست؛ گناه كسانى است كه قانون را ناديده مى‏گيرند. قرآن مى‏فرمايد: «و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين و لا يزيد الظالمين الا خساراً؛(11) از قرآن چيزهايى فرو فرستاديم كه براى مؤمنان شفابخش و رحمت است، ولى براى ظالمان جز ضرر و زيان روز افزون نتيجه‏اى ندارد». علت خسران و زيان ظالمان به دليل ظالم بودن و عمل نكردن به دستورات الهى است نه اين‏كه آيات قرآن باعث شده باشد كه آنان به ظلم بگرايند. به قول مرحوم شيخ بهايى:

مثنوى او چو قرآنِ مدلّ‏

هادى بعضىّ و بعضى را مُضِلّ‏

يكى از دوستان فاضل مى‏گفت: چرا اسلام اجازه مى‏دهد كه ولىّ دخترى طفل نابالغ خود را به عقد ازدواج ديگرى درآورد، با اين‏كه هنوز مصالح و مفاسد خويش را نمى‏فهمد؟ در پاسخ گفتم: اولاً: اگر ولىّ دختر انسانى عاقل و حكيم باشد، هرگز چنين كارى را نمى‏كند، مگر اين‏كه مصلحت واقعى دختر و پسر در آن باشد و به حكم ضرورت اين عمل را انجام دهد. در ثانى: به فرض اين‏كه دختر و پسر بعد از بلوغ عقلانى، يك‏ديگر را نپسندند، مى‏توانند عقد را فسخ كنند. ثالثاً: جهل و نادانى ولىّ دختر و يا شخص دوشيزه را نبايد به حساب احكام خدا گذاشت، چرا كه به قول مولوى:

اسلام به ذات خود ندارد عيبى‏

هر عيب كه هست در مسلمانى ماست(12)

در زندگى‏هاى زناشويى نيز از اين نوع نگرانى‏ها و نارضايتى‏ها پيش مى‏آيد. مكرّر اتفاق افتاده كه دوشيزه‏اى با اختيار و انتخاب خود همسرى را برگزيده، اما به دليل ساده انديشى و نادانى در انتخاب، پس از چندى كارش به طلاق و نزاع كشيده شده است.

بر اين اساس آيا مى‏توانيم بگوييم ازدواج با حفظ آزادى و انتخاب دختر و پسر، قانون درستى نمى‏باشد؟ وانگهى، مگر اسلام كسى را مجبور كرده از ولايت خود بدون دليل استفاده كند و دخترش را پيش از سن بلوغ به ازدواج كسى درآورد. اين‏گونه مجوزّها منحصر در ضرورت‏ها و از كف رفتن فرصت‏هاست؛ مانند اين‏كه در بعضى از عشاير ايران رسم است كه اگر قتلى بين دو عشيره اتفاق افتاد، فقط با ازدواج يك دختر از طايفه مقتول با طايفه قاتل، نزاع و خون‏ريزى تمام مى‏شود. در چنين مواقعى پدر دختر از ولايت خويش استفاده مى‏كند و دختر صغير خود را به عقد پسر يكى از افراد طايفه مقتول در مى‏آورد.

ريشه‏هاى تاريخى تعدّد زوجات‏

تعدّد زوجات، صرف نظر از نياز طبيعى و ضرورت اجتماعى، اصولاً در تمام اديان الهى و جوامع بشرى بوده است. بر خلاف پندار برخى از نويسندگان غربى، اين موضوع مولود قدرت مردان و ضعف جسمانى بانوان نبوده و نيست؛ چنان‏كه پدر شاهى و پدرسالارى نيز آن را به وجود نياورده است. خنده‏دارتر از اينها نظريه كسانى است كه گمان كرده‏اند چند همسرى زاده جهات جغرافيايى و مخصوص مناطق گرم‏سيرى است. «منتسكيو» و «گوستاولوبون» اصرار زيادى دارند تا علل جغرافيايى و آب و هوا را در گزينش چند همسرى دخيل بدانند.

گوستاولوبون مى‏نويسد: «رسم مذكور (تعدّد زوجات) فقط بر اثر آب و هواى مشرق و نتيجه خصايص نژادى و علل و اسباب ديگرى است، نه آن‏كه مذهب آن را آورده باشد.»(13)

منتسكيو نيز مى‏نويسد: «در كشورهايى كه داراى آب و هواى گرم است، زن‏ها در سنين هشت، نه و ده سالگى بالغ مى‏باشند و بعد از اين‏كه شوهر كردند بارور مى‏شوند. پريدو در شرح حال پيغمبر اسلامى مى‏گويد: آن حضرت در پنج سالگى، خديجه را به حباله نكاح درآورد و در هشت سالگى با وى هم‏خوابه شد. اين است كه زن‏هاى كشورهاى گرم‏سير در بيست سالگى پير مى‏شوند. بنابراين قانون منع تعدّد زوجات در اروپا و مجاز كردن اين عمل در آسيا، به مقتضاى آب و هواست.»(14)

بديهى است كه اين توجيه درست نيست، زيرا رسم تعدّد زوجات، منحصر به مناطق گرم‏سير نبوده است؛ در ايران با اين‏كه آب و هوايى معتدل دارد، پيش از اسلام، تعدّد زوجات معمول بوده است. بنابراين سخن منتسكيو ادعايى گزاف است. گزافه‏تر از آن، ازدواج پيامبر در هشت سالگى است. در صورتى كه به اتفاق مورّخان و مستشرقان، آن حضرت در 25 سالگى با خديجه چهل ساله ازدواج كرده است.

وانگهى، چرا مردم مشرق زمين همان راه و رسم مردم مغرب زمين را در قرون وسطى و قرون جديد در پيش نگرفتند و به جاى چند همسرگزينى به فحشا و زن‏بازى نپرداختند، زيرا به قول گوستاولوبون، در مغرب زمين تك‏همسرى فقط در كتاب‏هاى قانون درج است و در معاشرت با جنس مخالف از آن خبرى نيست. به قول شهيد مطهرى: «آنهايى كه تعدّد زوجات را براى شرقى‏ها يك گناه نابخشودنى مى‏شمارند و احياناً آب و هواى مشرق زمين را بسترساز اين عملِ به اصطلاح غير انسانى مى‏دانند و بر اين باورند كه آب و هواى سرزمين اروپا به هيچ وجه اجازه بى‏وفايى به زن و تخطى از تك‏همسرى را نمى‏دهد»(15) پس چگونه است كه آن آب و هوا روابط نامشروع با زنان و دختران را تجويز كرده است.

اصولاً در طبيعت مردها تمايل به چند همسرى وجود دارد، ولى اكثر آنان مصلحت خود را در تك‏همسرى مى‏دانند و برخى هم امكاناتشان ايجاب نمى‏كند چند همسر داشته باشند وگرنه اين امر يك حقيقتى است كه متفكران غربى بدان اعتراف كرده‏اند.

ويل دورانت مى‏نويسد: «مرد ذاتاً طبيعت چند همسرى دارد، ولى طبيعت زن تمايل به چند همسرى ندارد؛ بلكه به تك‏همسرى علاقه‏مند است».(16) آرتورشوپنهاور تحت عنوان «سخنى چند با بانوان» مى‏نويسد: قانون ازدواج در اروپا كه مردان را وادار مى‏كند به يك زن اكتفا كنند، بنيانى نامعقول و فاسد دارد. در سراسر اروپا زنان بى شوهر فراوانند و حتى عده‏اى از آنها تا آخر عمر در حالت گرفتارى يا عقده‏هاى روحى و امراض روانى به سر مى‏برند و تعداد زيادى از آنان به فحشا و بى‏عفتى آلوده مى‏شوند.

دكتر گوستاولوبون مى‏نويسد: «اين مسخره است كه به قانون تعدّد زوجات بشود انتقاد كرد... ما مردم اروپا، آمريكا و غربى‏ها عملا قائل به تعدّد زوجات هستيم... آيا اين كارِ سالوسانه و زناهاى نامشروعِ ما غربى‏ها و اروپايى‏ها از عمل رسمى و قانونى مسلمان‏ها كه با راحتى ضمير و وجدان، تعدّد زوجات را قانونى شمرده و در صورت نياز با زنى ديگر رابطه همسرى مشروع برقرار مى‏سازند، بدتر نيست؛ خواهش مى‏كنيم سعى كنيد در جواب از وجدان خود كمك بگيريد. آيا كار ما كه سراسر خيانت و فساد و موجب تكثير فحشا و تزلزل اركان اجتماع است، شايسته منع و تقبيح است يا دستور شرع مقدس اسلام!؟(17)

آرى، اسلام قانون چند همسرى را برخلاف چند شوهرى به كلى لغو و نسخ نكرده، بلكه مقيّد و محدود به قيود و شرايطى ساخته است، چون در اديان پيشين اين قانون، رايج بوده است. به گفته ويل دورانت: «علماى مسيحى در قرون وسطى چنين تصور مى‏كردند كه تعدّد زوجات از ابتكارات پيامبر اسلام است، در صورتى كه چنين نيست؛ چنان‏كه ديديم در اجتماعات ابتدايى، جريان چند همسرى مطابق وضع آنها بوده است.»(18)

اعترافات دانشمندان درباره چند همسرى‏

1) گوستاولوبون مى‏نويسد: «در اروپا هيچ يك از رسوم مشرقى‏ها به اندازه تعدّد زوجات بد معرفى نشده و درباره هيچ رسمى هم اين قدر نظر اروپا به خطا نرفته است. نويسندگان اروپا تعدّد زوجات را شالوده مذهب اسلام دانسته و در انتشار ديانت اسلام و تنزّل و انحطاط ملل شرقى، آن را علت‏العلل قرار داده‏اند... ولى تصور مزبور از جمله تصوراتى است كه هيچ مدرك و اساسى بر آن نيست. اگر خوانندگان براى مدت كوتاهى تعصبات اروپايى را از خود دور نمايند تصديق خواهند كرد كه رسم تعدّد زوجات براى نظام اجتماعى شرق، يك رسم عمده است... و در نتيجه همين رسم است كه در مشرق [زمين‏]، اعزاز و اكرام زن بيش از اروپاست... رسم تعدّد زوجات ابداً مربوط به اسلام نيست، چه قبل از اسلام هم رسم مذكور در ميان تمام اقوام شرقى از يهود، ايرانى، عرب و غيره شايع بوده است.»(19)

2) كريستين‏سن مى‏نويسد: «اصل تعدّد زوجات، اساس تشكيل خانواده در ايران به شمار مى‏رفت. در قديم، تعداد زنانى كه مرد مى‏توانست داشته باشد به نسبتِ استطاعت او بود.»(20)

3) سعيد نفيسى در تاريخ اجتماعى ايران مى‏نويسد: «شماره زنانى كه مرد مى‏توانست بگيرد، نامحدود بود؛ گاهى در اسناد يونانى ديده شده كه مردى چند صد زن داشته است.»(21)

آرى، در آن عصر كه تعدّد زوجات در ميان ملل و ايرانيان، رنگِ كام‏يابى و شهوت‏رانى داشت و خسروپرويزها سه هزار زن را در حرم‏سراها محصور كرده بودند(22) و اردشير بابكان چهارصد زن اختيار كرده بود(23)و ملت يهود و قبايل عرب براى همسرگزينى محدوديتى قائل نبودند، اسلام آمد و قانون تعدّد زوجات را معتدل و هدف‏مند ساخت.

4) يكى از دانشمندان غربى مى‏نويسد: «اسلام در امر زناشويى زياده از حد، حقوق زنان را رعايت كرده و همه‏گونه تكليفى را به مردها تحميل نموده است. تعدّد زوجات، قطع نظر از لزوم و منافعش، مربوط به زمانى است كه اسلام آمد و زن‏هاى بى حد و حصر عرب را به چهار نفر محدود ساخت و امكان آن را به شرط عدالت موكول ساخت.(24)

عوامل اجتماعى تعدّد زوجات‏

ريشه‏هاى اصلى تعدّد زوجات در چند عامل خلاصه مى‏شود و هر كدام مى‏تواند حكمتى در مشروعيت اين قانون باشد:

يكم: نازايى و عقيم شدن‏

در صورتى كه يكى از زن و شوهر عقيم و نازا شد، ديگرى بايد چه كار كند. از يك سو علاقه به توليد مثل دارد و از طرفى بقاى راه و رسم هر انسانى در اولادش نمايان مى‏شود. اين دو عامل ايجاب مى‏كند كه با حفظ حرمت و حقوق زن اول، همسر دومى اختيار نمايد و يا به همان همسر اول اكتفا كند و ابتر بماند.

اگر نازايى مربوط به مرد باشد، زن مى‏تواند تقاضاى طلاق كند و سپس شوهر ديگرى اختيار نمايد تا بچه‏دار شود. و نيز مى‏تواند به همان همسر اكتفا كند و يا فرزندى را از بهزيستى مطالبه نمايد.

دوم: امراض مقاربتى‏

اگر زنى بيمارى مقاربتى داشته باشد و يا مانعى از آميزش در كار باشد كه قابل درمان نباشد، مرد مى‏تواند همسر ديگرى اختيار كند. در صورتى كه مرد به اين بيمارى مبتلا باشد زن هم حق دارد طلاق بگيرد و با ديگرى ازدواج كند.

سوم: بلوغ زودرس بانوان‏

دوشيزگان غالباً در سيزده سالگى به بلوغ مى‏رسند و براى ازدواج آمادگى پيدا مى‏كنند، در حالى كه پسرها اغلب در سن شانزده سالگى بالغ مى‏شوند. با فرض تساوى نوزادان پسر و دختر، چون نياز بانوان به همسر زودتر از هم سن و سالان پسر فراهم مى‏گردد، بايد چاره جويى كرد. از سوى ديگر، ضعف جنسى بانوان و شدت و قوّت غريزى مردان هم باعث مى‏شود كه برخى از آنان نتوانند به يك همسر بسنده كنند و لذا همسر دومى بر مى‏گزينند.

چهارم: عادت ماهانه زنان‏

بانوان در هر ماه، چند روزى عادت (پريود = Period) مى‏شوند كه به دستور اسلام، آميزش در اين ايام بر مردان حرام است، در حالى كه بعضى از آنها غريزه جنسى شديدى دارند كه يا خداى ناكرده بايد تن به كارهاى ناشايست و حرام بدهند كه آن هم عوارض و آثار مخرّبى به جاى مى‏گذارد و يا اين‏كه صبر و تحمل و عفاف را در پيش گيرند و با كم‏خورى و روزه گرفتن و فعاليت‏هاى اجتماعى، غريزه خود را مهار يا تصعيد نمايند؛ ولى بهتر آن است كه اين‏گونه مردان از قانون تعدّد زوجات در قالب ازدواج موقت استفاده نمايند تا به حرام نيفتند. البته براى كسانى كه تحمل چند روز عادت ماهيانه همسرانشان را دارند، مشكلى ايجاد نمى‏شود و به همين دليل اين عامل نمى‏تواند مانند عوامل پيشين توجيهى معقول و منطقى براى نياز به تعدّد زوجات باشد.

پنجم: يائسگى و بازنشستگى‏

زنان معمولاً از پنجاه سالگى به بعد قدرت توليد مثل و بارورى را از دست مى‏دهند، در حالى كه مردان تا سن 65 سالگى آمادگى توليد نسل دارند. بنابر اين در صورت داشتن امكانات و رعايت عدالت در حقوق زنان چرا مردها از زن‏هاى بى سرپرست و آماده براى توليد انسان‏هاى صالح، استفاده نكنند.

ويل دورانت مى‏نويسد «در اجتماعات ابتدايى، زنان به سرعت پير مى‏شدند، به همين جهت خود آنان غالباً مردان را به زناشويى جديد تشويق مى‏كردند.»(25)

البته نبايد از نظر دور داشت كه يكى از اهداف عالى اسلام در موضوع تعدّد زوجات، تكثير نسل و افزايش جمعيت است. نبى مكرّم اسلام هم مؤمنان را به كثرت فرزندان صالح ترغيب كرده است. كسانى كه از يك زن فرزندان بسيارى مى‏آورند به همسرشان ظلم كرده‏اند، زيرا امروزه علم ثابت كرده كه زايمان‏هاى زياد باعث پوكى استخوان مادر مى‏شود. اگر كسى طالب فرزندان زيادى است و امكانات مالى و تربيتى هم دارد، بهتر است از قانون تعدّد زوجات استفاده كند.

وانگهى، در نظام‏هاى عشايرى مردها به خصوص رؤساى قبايل براى دفاع از منافع مادى، اداره احشام و اغنام، كشاورزى، باغ‏دارى و دام‏پرورى و نيز كثرت ميهمان و آمد و رفت، تعدّد زن و اولاد براى آنان ضرورت دارد و تنش‏زا نيز نمى‏باشد.

فريد وجدى در دائرة المعارف خود مى‏نويسد: «زنان قبايل كوش در آمريكاى شمالى، تعدّد زوجات را قبيح نمى‏دانند، چرا كه آنها بر اثر كارهاى سنگين كمرهاشان خم مى‏شود. از اين‏رو مايلند شريكان زيادى داشته باشند تا مقدارى از سنگينى و كثرت كار آنها كاسته شود.»(26)

ششم: كثرت زنان و اندك بودن مردان‏

يكى از حكمت‏هاى مهم تعدّد زوجات، كثرت بانوان و محدوديت مردان است. آمارهاى منتشره در سال‏هاى گذشته و حال نشان مى‏دهد كه همواره تعداد زنان بيشتر از مردان بوده است. بر اساس آمارهاى ارائه شده، در آلمان «شش ميليون»، در ايتاليا «دو ميليون»، در فرانسه «يك ميليون و هشتصد هزار» و در انگلستان «يك ميليون و پانصدهزار» زن بيشتر از مرد وجود دارد.(27)

شوپنهاور مى‏نويسد: «چه بسيار زنان و دخترانى كه در حسرت شوهر دار شدن يا فرزند داشتن سال‏ها سوختند و ناكام در دل خاك خفتند. چه بسيار زنان و دخترانى كه بر اثر اجبار و فشار غريزه جنسى، نقد عفت خويش را به بدنامى باختند و عمرى را با سرشكستگى و عصيان وجدان در تنهايى گذرانيدند و عاقبت به شوهر و فرزند كه دو خواسته مشروع و طبيعى و حياتى هر زن مى‏باشد، نرسيدند.»(28)

منتسكيو مى‏نويسد: در «باتنام» شمار بانوان نسبت به مردها به قدرى زياد است كه به هر مردى ده زن مى‏رسد.(29)

هفتم: كثرت تلفات مردان‏

بالا رفتن آمار دختران و زنان بى شوهر ايجاب مى‏كند تعدّد زوجات اجرا گردد. جلب رضايت يك زن قانونى و رها كردن زنان بى‏شمارى كه همسر ندارند، كار عادلانه و عاقلانه‏اى نيست.

در طول تاريخ همواره مردها در معرض خطر بوده‏اند. نوشته‏اند: «در جنگ جهانى دوم كه آتش جنگ شش سال به درازا كشيد، از هفتاد ميليون سرباز جنگى، ده ميليون كشته و بيست ميليون ناقص و از كار افتاده شدند و همه آنها از جنس مردان بودند.»(30)

علاوه بر اينها، عواملى چون: مرگ و مير نوزادان پسر و امتداد عمر زن‏ها و مقاومت آنها در برابر بيمارى‏ها، باعث فراوانى زنان و دختران نسبت به مردها مى‏شود. اين معضل اجتماعى را چگونه بايد حل كرد؟ آيا جز با گرفتن چند همسر براى مردان متمكّن راه ديگرى سراغ داريد؟ البته ازدواج موقت براى جوان‏ها و برخى از مردها تا حدودى مى‏تواند از مفاسد اجتماعى بكاهد، ليكن متأسفانه به قدرى چهره اين حكم الهى را سياه كرده‏اند كه برخى از خانواده‏ها روابط نامشروع را بر ازدواج موقت ترجيح داده‏اند. اگر اين‏گونه نبود، مردها مى‏توانستند يك همسر دائمى و چند همسر موقت داشته باشند، مشروط بر آن‏كه تا آخر عمر از آنان مراقبت نمايند.

تظاهرات زنان بى‏شوهر

پس از جنگ جهانى دوم در آلمان غربى تعداد زنان بى‏شوهر رو به فزونى گذاشت. شمار كثيرى از آنان تظاهرات كردند و از دولت خواستند قانون تعدّد زوجات را مانند اسلام تصويب نمايند، ولى دولت و كليسا اجابت نكردند.(31)

علامه طباطبائى نقل مى‏كند: طبق آمار ارائه شده در فرانسه، در برابر هر صد مولود دختر، 105 پسر به دنيا مى‏آيد. با اين وصف، تعداد زن‏ها در فرانسه كه تقريباً چهل ميليون جمعيت دارد، 000/765/1 نفر بيشتر از مردان است؛ ولى در نهايت در برابر 000/500/1 دختر 000/750 پسر باقى مى‏ماند، زيرا از يك سو مقاومت پسرها در برابر امراض كمتر از دختران است و از سوى ديگر پسران بيشتر در معرض حوادث مرگ‏بار قرار دارند.(32)

اگر چه دنياى مسيحيت و هواداران آنها امروز از حرمت داشتن بيش از يك زن سخن گفته و مى‏گويند و يا از بد اخلاق شدن مردانى كه چند همسر دارند مى‏نويسند، ولى درباره مفاسد تك‏همسرى و داشتن روابط نامشروع با زنان ديگر سكوت مى‏كنند. به قول كوويليام: شما اى مسيحيان، چقدر شايسته است درباره اعراب مسلمان به عدالت داورى كنيد. مگر داوود پيغمبر كه پادشاهى مى‏كرد، به رغم زنان بسيار، مردى مهربان و نوازش‏كار لقب نداشت!؟ و شما اى مسيحى‏ها، مبادا فراموش كنيد! كار شما گناهش بالاتر و زيانش بيشتر از تعدّد زوجات مسلمانان است. مگر نه اين است كه شما زنان بى‏شمارى را زير پوشش فساد اخلاق از راه به‏در كرده و در نتيجه آنان را تبه‏كار و بدكاره نموده‏ايد! مگر نه اين است كه بسيارى از زنان را از زندگى خانوادگى دور كرده‏ايد و فرزندان بى‏گناهى را در گوشه زايشگاه‏ها و پرورشگاه‏ها از خود به جاى گذاشته‏ايد.

اسقف شهر لوزان در روزنامه ستاره آمريكا (چاپ نيويورك) در 24 آوريل 1896 ميلادى نوشت: «در شهر باترسن كه در قلمرو حكومت‏نشين نيوجرسى است، جوانى با مادر خود به دست كشيشى عقد زناشويى بست. در آن هنگام، عمر جوان 23 سال و عمر مادر زيبايش به 31 سال رسيده بود.»(33)

از اين اسفناك‏تر اين‏كه امروزه در كشورهاى مغرب زمين، هم‏جنس‏بازى و ازدواج كثيف دو جنس موافق با يك‏ديگر با شتاب تصويب مى‏شود و تأسف‏بارتر از همه اين‏كه كشيش‏ها به اسم دين مسيح، دو جوان پسر را در كليسا به عقد ازدواج يك‏ديگر در مى‏آورند، ولى به جواز تعدّد زوجات اسلام حمله‏ور مى‏شوند. آرى، به فرموده قرآن: «ظهر الفساد فى البر و البحر بما كسبت ايدى الناس؛(34) فساد در همه جا گسترش يافته و از خشكى تا درياها را فراگرفته است.»

چندى قبل پليس نيويورك يك كشيش را به اتهام وارد كردن ضرب و جرح و آدم دزدى بازداشت كرد. در حرم‏سراى اين كشيش، يازده زن زندگى مى‏كردند كه آنها را در مخفى‏گاه خصوصى در يك معبد در حومه نيويورك نگه‏دارى مى‏كرد و پليس پس از حفارى و كند و كاو بسيار به اين حرم‏سراى جالب دست يافت.(35)

اين است معناى وجوب تك‏همسرى و حرام بودن تعدّد زوجات!؟ انصاف دهيد قانون تعدّد زوجات كجا و قانونى شدن ازدواج مرد با مرد كجا!؟ جواز چند همسرگزينى كجا و جواز ارتباط نامشروع با دختران و زنان كجا!؟

چند شوهرى و شكست آن

مى‏گويند: اگر تعدّد زوجات يك امر معقول و پسنديده است، چرا زن نمى‏تواند شوهرهاى متعدّدى داشته باشد و چرا اين موضوع شكست خورده است؟

شهيد مطهرى معتقد است كه شكست چند شوهرى بدان دليل است كه اين موضوع نه با فطرت و طبيعت مرد سازگار است و نه با طبيعت زن موافقت دارد.

اما از نظر مردها: اولاً، چند شوهرى با روحيه انحصارطلبى مردها ناسازگار است و در ثانى، با اصل اطمينان پدرى نيز در تضاد است؛ به عبارت ديگر، علاقه به فرزند يك امر طبيعى و غريزى است. انسان طبيعتاً مى‏خواهد توالد و تناسل كند و رابطه‏اش را با نسل آينده و نسل گذشته مشخص و اطمينان بخش سازد. مى‏خواهد بداند پدر كدام فرزند است و فرزند كدامين پدر.

اما از نظر زن‏ها: اولا، چند شوهرى با طبيعت زن منافات دارد و با منافع او در تضاد است، چرا كه زن از مرد فقط اقناع غريزه جنسى را مطالبه نمى‏كند.

در ثانى، زن مى‏خواهد از مرد موجودى بسازد كه قلب او را در اختيار داشته باشد، حامى و مدافعش باشد و در راه او فداكارى كند. زن در نظام‏هاى چند شوهرى هرگز نمى‏توانسته حمايت و محبت و عواطف خالصانه و فداكارى يك مرد را به خود جلب كند. از اين‏رو چند شوهرى مانند روسپى‏گرى، همواره تنفر زن را در پى داشته است.(36)

اشتراك جنسيت و يا كمونيسم جنسى كه نه مرد به زن اختصاص داشته باشد و نه زن به مرد، به همين علت شكست خورده است. حكومت پيشين شوروى پس از چندين سال تجربيات تلخ در سال 1938 تك‏همسرى را با عنوان قانون كمونيستى پذيرفت.

شهيد مطهرى در اين مقوله مى‏فرمايد: چند زنى براى يك مرد مى‏توانسته امتيازى شمرده شود، اما چند شوهرى هيچ‏گاه براى زن امتيازى نبوده و نخواهد بود. علت اين تفاوت آن است كه مرد طالب شخص زن است و زن طالب قلب و عواطف و فداكارى‏هاى مرد. براى مرد مادامى كه شخص زن را در اختيار دارد، اهميتى ندارد كه قلب زن را از دست بدهد، ولى براى يك زن قلب و عواطف مرد اصالت دارد و اگر آن را از دست بدهد همه چيز را از دست داده است؛ به عبارت ديگر، در امر زناشويى دو عنصر دخالت دارد: يكى، مادى و ديگرى، معنوى. عنصر مادى زناشويى جنبه‏هاى جنسى آن است كه تدريجاً كاهش مى‏يابد و جنبه معنوى آن، عواطف رقيق و صميمانه‏اى است كه ميان آنها حكم‏فرما مى‏شود و هر چه بر عمر زوج و زوجه افزوده مى‏گردد، اين احساس نياز بيشتر مى‏شود.

يكى از تفاوت‏هاى زن و مرد اين است كه براى زن، عنصر دوم بيشتر از عنصر اول اهميت دارد. بر خلاف جنس مرد كه به عنصر اول بيشتر اهميت مى‏دهد؛ به عبارت ديگر، زناشويى براى زن بيشتر جنبه معنوى دارد و براى مرد بيشتر جنبه مادى.

برخى گمان كرده‏اند علت تجويز چند همسر براى مرد و تجويز نكردن آن براى زن، قلدرى و زورگويى مردان است، در حالى كه زن و مرد بايد از حقوق مساوى برخوردار باشند.

اتفاقاً بر خلاف اين نوع گفته‏ها، عدم مقبوليت چند شوهرى دليل بر اين است كه مرد به زن به چشم يك ملك و مال نگاه نمى‏كند وگرنه شركت در املاك همواره بين مردها رايج بوده و استفاده مشترك از آن معمول است. وانگهى، آنها گمان كرده‏اند تعدّد زوجات جزء حقوق مرد و تعدّد شوهر از حقوق زن مى‏باشد، در صورتى كه تعدّد زوجات جزء حقوق بانوان است، ولى تعدّد شوهر نه از حقوق مردان به شمار مى‏رود و نه از حقوق زنان؛ بلكه بر خلاف مصالح زن و مرد است.

حق تأهّل و همسرگزينى، از طبيعى‏ترين حقوق بشرى است و هيچ انسانى را تحت هيچ عنوانى نمى‏توان از اين حق مسلّم محروم كرد. اگر تك‏همسرى واجب شود زنان فراوانى بايد از حق تأهّل محروم شوند و با اين سرنوشت مختوم بسوزند و بسازند. به هر روى، عقده‏هاى واپس خورده از بى‏همسرى و بى‏فرزندى و محروميت از لذايذ جنسى و احساس تنهايى، روزى ممكن است جامعه را به انفجار كشيده و به مرگ و تباهى گروه زيادى منجر گردد و يا به روابط نامشروع منتهى شود. با وجود اين تبعات آيا راه ديگرى جز «قانون تعدّد زوجات» مى‏تواند اين مشكل را حل كند؟

يكى از مدافعان اسلام مى‏نويسد: درست است كه قرآن كريم در آيه سوم سوره نساء «تعدّد زوجات» را با رعايت عدالت مجاز شمرده، ولى در آيه 129 همين سوره رعايت عدالت را بين زنان غير ممكن دانسته است. «و لن تستطيعوا ان تعدلوا بين النساء و لو حرصتم؛(37) اگر هم بخواهيد هرگز نمى‏توانيد ميان زن‏ها عدالت برقرار كنيد». آن‏گاه نتيجه مى‏گيرد پس در اسلام هم عملاً تعدّد زوجات قابل اجرا نمى‏باشد.(38)

در پاسخ مى‏گوييم: براى بهره‏بردارى از قرآن، قطع نظر از تقوا، اطلاعات علمى، ادبى و تفسيرى به حد كافى لازم است و با ترجمه صورى نمى‏توان مفهوم حقيقى آيات را فهميد.

در آيه سوم سوره نساء، منظور از اجراى عدالت، در خصوص نفقه و ساير حقوق زناشويى است، لذا مى‏فرمايد: «در صورتى كه نمى‏توانيد در مخارج زندگى، مسكن، لباس و خوراك بين زنان مساوات برقرار كنيد، بيش از يك زن نگيريد»، ولى در آيه 129 مى‏فرمايد: «هر چه تلاش كنيد باز هم نمى‏توانيد عدالت را اجرا كنيد». مقصود از عدالت در اين آيه، عدالت قلبى از نظر علاقه و دل‏بستگى است.

اين موضوع را از هشام بن حكم پرسيدند، اما نتوانست جواب دهد. به ناچار خدمت امام صادق (ع) شرف‏ياب گرديد و امام در پاسخ فرمود: منظور از عدالت در آيه اول، فقط عدالت در تهيه خوراك، پوشاك، مسكن و مانند آن است، ولى عدالت در آيه دوم، عدالت از حيث محبت و علاقه قلبى مى‏باشد و بدين دليل ميان اين دو آيه تناقض و منافاتى وجود ندارد.(39)

در سيره پيامبر (ص) و امامان (ع) نيز همين رفتار عادلانه بين همسران جارى بود. اميرالمؤمنين (ع) پس از فاطمه زهرا (س) دو زن داشت، وقتى نوبت ديگرى مى‏شد، حتى وضوى خود را هم در خانه او مى‏گرفت. پيامبر اكرم (ص) در موقع بيمارى دستور داده بود هر شب او را به خانه يكى از همسرانش ببرند تا بدين وسيله عدالت را مراعات كرده باشد.

پي نوشت ها:

1) محمدهادى فخرالمحققين، دانشنامه شيخ الاسلامى، دفتر سوم، ص 288 و دائرة المعارف قرن بيستم، ماده «رهب».

2) حديد (57) آيه 27.

3) ويل دورانت، تاريخ تمدن، ج 13، ص 443.

4) باب 19.

5) همان، (با اندكى تغيير).

6) بقره (2) آيه 54.

7) همان، آيه 143.

8) ما بر اين باوريم كه در محبت خدا و ائمه اطهار نيز بايد راه اعتدال را بپيماييم، چرا كه افراط در محبت، گروه زيادى را به غلو وا داشته است تا آن‏جا كه «لا اله الا على و فاطمه» را بر زبان جارى ساخته‏اند.

9) نساء (4) آيه 3.

10) روح القوانين، ترجمه على‏اكبر مهتدى، ص 235.

11) اسراء (17) آيه 82.

12) مثنوى معنوى.

13) تاريخ تمدن اسلام و عرب، ص 509.

14) روح القوانين، ترجمه على‏اكبر مهتدى، ص 430.

15) تعدّد زوجات، ص 22.

16) لذات فلسفه، ص 91.

17) حقوق زنان در اسلام و جهان‏ص 180؛ تاريخ تمدن اسلام و غرب، ج 4، ص 509.

18) تاريخ تمدن، ج 1،ص 67؛ مجله زن روز، شماره 122، مقاله مطهرى.

19) تاريخ تمدن اسلام و عرب، ص 507؛ الميزان، ج 4، ص 195.

20) ايران در زمان ساسانيان، ص 346.

21) همان.

22) تاريخ حبيب السير، ج 1، ص 55.

23) زن از نظر حقوق اسلامى، ص 19.

24) گوستاولوبون، تاريخ تمدن اسلام و عرب، ص 509.

25) به نقل از: مجله زن روز، شماره 125، مقاله شهيد مطهرى.

26) محمدهادى فخرالمحققين، دانشنامه شيخ الاسلامى، ص 293.

27) روزنامه اطلاعات، مورّخ 29/7/43.

28) حقوق زن در اسلام و جهان، ص 75.

29) محمدهادى فخرالمحققين، دانشنامه شيخ الاسلامى، دفتر سوم، ص 294.

30) انسان در تكاپوى تمدن، ص 488.

31) محمدهادى فخرالمحققين، دانشنامه شيخ الاسلامى، دفتر سوم، ص 294.

32) روزنامه اطلاعات، مورّخ 10/11/1335؛ به نقل از: الميزان، ج 4، ص 314.

33) آئين اسلام، ص 58.

34) روم (30) آيه 41.

35) روزنامه اطلاعات، مورّخ 13/6/44.

36) نظام حقوق زن در اسلام، ص 76.

37) نساء (4) آيه 129.

38) حقوق زن در اسلام و جهان، ص 96.

39) تفسير مجمع البيان، ج 2، ص 121؛ الميزان، ج 9، ص 168.